



## مروری بر کتاب

# مُطابق مشایخ، شیخ ابوالعبّاس قصاب آملی

### مقدمه

کتاب مُطابق مشایخ به معرفی یکی از عارفان و شخصیت‌ها و معاریف سده چهارم و پنجم پرداخته است. ابوالعبّاس قصاب آملی، که به دلیل اُمّی بودن و نداشتن اثر و تألیف، از سویی، و فقدان منابع مدوّن و مستقل، از سویی دیگر، کمتر به او توجه شده است، (گرجی، ۱۳۸۸: ۴)، محقق گرانقدر را واداشت تا بار دیگر، یاد او را زنده گرداند و ماهیت وجودی وی را بشناساند.

### مشخصات و محتویات کتاب مطابق مشایخ

این اثر در یک نگاه، شامل ۳ فصل است. مؤلف گرامی در فصل اول، نگاهی جامع به آمل طبرستان - محلّ خانقاه قصاب آملی - نموده است. در فصل دوم، شخصیت قصاب آملی را از دیدگاه عارفان معاصر وی تا کنون، بررسی و اقوال مربوطه را بازگو و گردآوری کرده است؛ و در فصل سوم، نقل قول‌های عارفان مذکور را به نحوی با روحیات و تشخّص عرفانی وی (قصاب) تحلیل و بررسی و سپس طبقه‌بندی کرده است که به آسانی می‌توان به عمق اخلاقیات و مسلک عرفانی او پی برد. ایشان در پایان کتاب، جدولی بر حسب تعداد اقوال در کتب مختلف عرفانی، نوع زبان، قالب اثر و اهمیت گفتارها و احوالات قصاب؛ و همچنین جدول دیگری بر حسب شخصیت‌های عرفانی و دیدگاه‌های آنان تنظیم نموده که کلیات فصل دوم و سوم را در بر گرفته است، و نیز جدول دیگری از کتاب‌های بررسی‌شده، مبنی بر اشاره به مبحث آمل و جایگاه و خانقاه قصاب تنظیم نموده که خلاصه یادکرد قبر و روضه قصاب در فصل اول را شامل شده است. این همه، از نقاط قوت این اثر به شمار می‌رود.

### نقد و بررسی مطابق مشایخ

این کتاب در تاریخ ۱۳۸۸/۱۲/۱۲ در سالن اجتماعات سرای اهل قلم، با حضور مؤلف گرامی، آقای دکتر مصطفی گرجی، و آقای دکتر بخشعلی قنبری و خانم دکتر مریم عاملی رضایی، رونمایی و سپس

### عفت نادری نژاد\*



\* مُطابق مشایخ، شیخ ابوالعبّاس قصاب آملی  
\* دکتر مصطفی گرجی  
\* نشر کلک سیمین، چاپ اول، ۱۳۸۸

### چکیده

کتاب مطابق مشایخ تنها اثری است که به صورت مستقل، درباره ابوالعبّاس قصاب آملی، عارف اُمّی سده چهارم و پنجم، منتسب به آمل طبرستان، تدوین و نگارش یافته است. دکتر مصطفی گرجی، مؤلف کتاب، به تدوین سخنان و اقوال او از زبان عارفان معاصر وی (ق چهارم و پنجم) به بعد پرداخته است و او را که اُمّی و بدون آثار تألیفی، ولی مظهر عارفان راستین و از معاریف عصر خود به شمار می‌رفته، به ادب‌دوستان معرفی کرده است.

این نوشتار می‌کوشد تا در باب پاره‌ای از مباحث این کتاب به نقد و بررسی و تحلیل بپردازد تا نکات مجهول و احتمالاً مظنون آن، آشکار گردد و به شناخت بیشتر قصاب آملی بینجامد.

**واژه‌های کلیدی:** ابوالعبّاس قصاب آملی، مطابق مشایخ، خمیره

الخسروانیون



نقد و بررسی شد. در این جلسه، که نگارنده این مطالب فقط به عنوان شرکت کننده در جمع حاضران حضور داشت، از بیانات این بزرگواران استفاده کرد و در این مقاله، ضمن ارائه چندین مطلب ناگفته و اشکالات موجود در کتاب، به صورت مقایسه‌ای از آن سود جسته است. نگارنده با یک نگاه فراگیر، به چند مطلب اساسی و احتمالاً بحث‌برانگیز اشاره کرده؛ سپس، دیگر موارد - اعم از اشکالات تایپی، تحریری و انتقادی - را بررسی کرده و در برخی موارد پیشنهادهایی نیز ارائه داده است.

### الف. پژوهش کلان‌محور یا...

اولین نکته‌ای که در این کتاب مشاهده می‌شود، عنوان زیبای آن است که هر فرد کتاب‌دوست و ادیب و متفکری را به جست‌وجوی معنا و مفهوم آن در فرهنگ لغات وامی‌دارد؛ همچنان که منتقد در یافتن معنی واژه «مطابق» در فرهنگ لغات و حتی سایت‌های اینترنتی به جست‌وجوی وافر پرداخته، لکن در این فعل موفق نبوده است. این عنوان را مؤلف، از تشبیهات و القاب عارفی چون محمد بن منور (م. ۵۹۹) دریافت کرده است (ر.ک: گرجی، ۱۳۸۸: ۳۷). ایشان در جلسه رونمایی کتاب، معنی آن را به زعم و گمان خود چنین بیان کردند: «واژه مطابق در فرهنگ لغات وجود ندارد؛ اما به نظر می‌رسد مطابق در معنی به کسی که بر گردن دیگری حقی دارد، گفته شود». به نظر نگارنده بهتر بود که همین معنی در مقدمه کتاب نیز ذکر می‌شد؛ چون فقط اشخاصی که در مجمع رونمایی کتاب حضور داشتند، به این مفهوم دست یافتند. دومین نکته، که باز مربوط به جلد کتاب است، این که بهتر بود در ذیل عنوان عبارت «به انضمام تاریخچه شهر آمل، چهارجوی طبرستان» با فونت ریزتر نوشته می‌شد. چرا که مؤلف محترم در فصل اول کتاب، تلاش پی‌گیری برای اثبات آمل چهارجوی طبرستان - نه آمل چهارجوی آموی<sup>۱</sup> - به عنوان محل زندگی، بقعه و مزار قصاب آملی، داشته است و برای تثبیت آن در ذهن خواننده، به منابع متعدّد و بسیاری دست یازیده که لازمه آن، ضمن تدبّر و مطالعه بی‌وقفه، تحمّل انرژی و صرف وقت فراوان بوده است. ایشان حتی از ذکر سال شمار مذهب، مرگ و تولد اشخاص مهمّ تاریخی تا زمان قصاب آملی (صص ۲۰ - ۲۱)، محلات آمل، به روایت رابینو (ص ۱۶) و نیز بناهای تاریخی باقی‌مانده تا عصر کنونی (ص ۱۸) دریغ نکرده است. نوشتار تحقیقی این فصل، نمونه جامع و معتبری از وجود شهری در حیطه جغرافیای ایران است که بخش اعظم آن، به دلیل زلزله و سیل و جنگ و... در سال‌های ۱۰۱۷، ۱۰۹۸، ۱۲۲۳ و ۱۳۳۵ از بین رفته است و جز آثاری اندک، چیزی از آن مشاهده نمی‌شود. (ص ۱۷). این فصل، کمک مؤثری به جغرافی‌شناسی، باستان‌شناسی و ایران‌شناسی می‌کند که از دیگر نقاط قوت این اثر محسوب می‌شود. بر این اساس، بهتر بود در ذیل عنوان «مطابق مشایخ»، با فونت ریزتری عبارت مذکور (به انضمام تاریخچه شهر آمل، چهارجوی طبرستان) چاپ می‌شد. با نگاه کلان، نکات مورد بحثی که در متن کتاب مشاهده می‌شود،

به تفصیل ذیل بیان می‌شود:

- سال روز ولادت و وفات شیخ ابوالعبّاس قصاب آملی، ۳۱۴ - ۴۲۴ هـ. ق است (ص ۳۷)، که حدود یک صفحه (۳۸ - ۳۹) و نیز در جای جای کتاب، بنا به روایات عارفان، درباره آن بحث شده است. آنچه مهم به نظر می‌رسد، این که مؤلف با تذبذب به تاریخ وفات قصاب آملی نگریسته، لکن آن را به ضرس قاطع رد نکرده است. چنان که در جلسه نقد و بررسی و رونمایی کتاب بیان داشتند، تاریخ مذکور، به عنوان حداکثر و حداقل تاریخ‌ها، مورد پذیرش و تقریر ایشان قرار گرفته است؛ با این توجه که سنین بالا و عمر طولانی (۱۱۰ سال) در دوران گذشته، امری بعید به نظر نمی‌رسیده است. لکن منتقد، تاریخ ۴۲۴ را بر اساس اسناد، اقوال و نوشتار کتاب حاضر، صحیح نمی‌داند؛ لذا با توجه به این تذکار و شواهد، می‌توان آن را چنین تحلیل کرد:

۱. مؤلف، تاریخ تولّد خواجه عبدالله انصاری (۳۹۴ - ۴۸۱ هـ. ق)<sup>۱</sup> و دیدار وی از قصاب را، بر اساس سنّ بلوغ وی، یعنی ۱۵ سالگی، تصوّر کرده است؛ یعنی ۴۰۹ هجری (ص ۳۸)؛ در حالی که سنّ بلوغ نمی‌تواند ملاک ملاقات این دو نفر باشد و خواجه عبدالله می‌توانسته است در خردسالی<sup>۲</sup> وی را ملاقات کرده باشد! ایشان (مؤلف) با بیان این مسئله، اثبات کرده است که قصاب تا این سال زنده بوده است. ما نیز فعلاً این مسئله را رد نمی‌کنیم تا کاملاً شواهد دیگر را بررسی نماییم.
۲. مایر، سال ملاقات ابوسعید (۳۵۷ - ۴۴۰ هـ. ق) با قصاب را ۳۲ سالگی، یعنی در سال ۳۹۹ ق، اعلام کرده است (ص ۳۹).
۳. طبق گفته مایر، اقامت ابوسعید در آمل ۱ سال، و طبق روایتی مخدوش، ۲ سال و نیم طول کشید (صص ۵۹ و ۴۷). سپس به توصیه او (قصاب)، آمل را به قصد مهنه ترک کرده است، که گویا وفات قصاب زمانی رخ داده که ابوسعید به مهنه رسیده بوده است. (صص ۴۶ - ۴۷). به زعم منتقد، اگر دیدار این دو نفر را همان سال ۳۹۹ فرض کنیم و اقامت ابوسعید را نه ۱ سال، بلکه ۲ یا ۳ سال فرض بگیریم، تاریخ ۴۰۱ یا نهایتاً ۴۰۲ هجری خواهد شد. حال، مسیر بازگشت ابوسعید به مهنه را چند سال باید فرض کرد تا بنا بر شاهد شماره ۱، ۴۰۹، یعنی سال ملاقات خواجه عبدالله با قصاب شود؟ ۷ سال یا ۸ سال؟! به عبارت دیگر، آیا می‌تواند مسیر بازگشت ابوسعید از آمل به سمت مهنه، حدود ۷ سال یا بیشتر طول بکشد؟ این مسئله کاملاً بعید و ناممکن است. حال اگر مرگ قصاب را ۴۲۴ در نظر بگیریم، مسئله حادثتر نیز خواهد شد.
۴. در صفحه ۵۶ کتاب، بند آخر، جمال‌الدین روح و محمد بن منور از قول ابوسعید ابوالخیر آورده‌اند: «بعد از ۷ سال، تقاضای زیارت شیخ ابوالعبّاس قصاب در سینّه ما پدید آمد و پیر ابوالفضل حسن (م. ۳۸۸)<sup>۳</sup> پای‌افزار رحلت پوشیده بود و سفر آخر اختیار کرده و [...] بر عزم زیارت وی قصد آمل کردیم». بر اساس این روایت، پس از ۷ سال از مرگ ابوالفضل در تاریخ ۳۸۸، ملاقات حدود سال ۳۹۵ صورت گرفته است، نه ۳۹۹ بنا بر این فرضیه، محاسبات شاهد شماره ۳، که بر حسب سال ۳۹۹ بود، به سال ۳۹۵ تغییر می‌یابد. به عبارت دیگر، تاریخ ۳۹۵ به اضافه دو سال و نیم اقامت ابوسعید، ۳۹۷/۵ می‌شود، که اگر مدت





بازگشت ابوسعید به مهینه را نهایتاً ۲ سال و اندی فرض کنیم، تاریخ مرگ وی را می‌توان حدود سال ۴۰۰ یا کمی بیشتر بدانیم؛ با توجه به اینکه سال ملاقات خواجه عبدالله (شاهد شماره ۱) را در خردسالی - نه در ۱۵ سالگی - نیز باید مد نظر قرار دهیم.

به هر حال، از چهار شاهد فوق، تنها می‌توان به نقل قول ابوسعید در شاهد شماره ۴ - مشروط به صحت تاریخ وفات پیر ابوالفضل و نقل قول جمال‌الدین روح و محمد بن منور - صحت گذاشت و به مابقی تحلیلات با دیده تردید نگریست. بنابراین به قول مؤلف، تاریخ مذکور (۴۲۴ق) همچنان پوشیده و در ابهام است (ر.ک: ص ۳۸).

آنچه در این مسئله مهم به نظر می‌رسد، اینکه مؤلف گرامی باید تمام مباحث مربوط به تاریخ مرگ قصاب را در یک مبحث - نه به صورت پراکنده و متفرق در صفحات مختلف - متمرکز می‌کرد. دیگر اینکه قاطعانه تاریخ مرگ وی را ۴۲۴ ق نگارش نمی‌کرد. هرچند که اعلام این تاریخ، مشخص نیست از طرف ایشان است یا نقل قول محمد بن منور (ر.ک: ص ۳۷)، که اگر نقل قول بوده است، باید در گیومه گذاشته می‌شد.

- از دیگر نکات قابل تأمل در کتاب، انتساب عبارت «خمیره الخسروانیون» - مبتنی بر کلام شیخ اشراق - به قصاب املی است (ص ۳، ۶۱، ۸۶). شیخ اشراق در طبقه‌بندی حکما و عارفان در کتاب المشرع و المطالحات به «فهلویین» (متقدمان) و «خسروانیون» (متأخران)<sup>۴</sup> (ص ۶۱) اشاره کرده و حتی «خرقانی» را نیز جزء گروه خسروانیون در کتاب حکمة الاشراق<sup>۵</sup> مابین بایزید و حلاج قرار داده است. مؤلف، با این زعم که ابوالحسن خرقانی از شاگردان قصاب املی بوده، وی (قصاب) را در زمره آن گروه محسوب کرده است. از سویی دیگر، نام بردن شهر امل و خرقان در کتاب نخست، موجب شده است که مؤلف به این مسئله شک و گمان نداشته باشد و به ضرس قاطع، وی را که املی بوده، جزء این گروه قلمداد کند؛ در حالی که شیخ اشراق در هیچ کجای مصنفات خود نامی از قصاب ذکر نکرده است. همچنین سید صدرالدین طاهری، مترجم و حاشیه‌نگار کتاب المشرع و المطالحات<sup>۶</sup>، منظور از «امل و خرقان» در صفحه ۵۰۴ کتاب را، فقط «ابوالحسن خرقانی» دانسته است، نه کس دیگر. ضمناً در امل اشخاص و عارفان دیگری با این نام وجود داشته‌اند؛ مانند محمد بن جریر املی الطبری (ص ۲۰) و خواهرزاده‌اش، محمد بن عباس، میرحیدر املی (ص ۱۸) و... که می‌توانند جزء این گروه قرار گیرند. به هر حال، به نظر نگارنده، انتساب قصاب به این گروه، جای ظن و گمان دارد و نباید چنین قاطعانه اظهار نظر کرد.

- در ص ۱۰، بند ۴، س ۳، در انتهای توضیحات پی‌نوشت ش ۱۱، در ص ۳۲، از اشتباه استاد نفیسی در باب «امل چهارجوی» چنین سخن به میان آمده است: «شاید دلیل اشتباه نفیسی درباره قصاب املی، یکی همین باشد که ابوالعباس قصاب املی را اهل چهارجوی می‌داند»؛ نکته قابل بحث این که، قبلاً - چه در متن و چه در پی‌نوشت - گفتار استاد سعید نفیسی بیان نشده بود تا خواننده بتواند این دو گفتار را با هم

بسجد و نتیجه‌گیری کند.

- در ص ۱۹، بند ۲، س ۲، در داخل پرانتز آمده است: «(ابن خردادبه المسالک و الممالک)». اگر منظور نویسنده از پرانتز، مرجع داخل متنی باشد، دقیق و کامل نیست (بدون نام خانوادگی مؤلف، تاریخ چاپ و شماره صفحه است)؛ ضمن آنکه مسالک و ممالک - با توجه به فهرست منابع، ص ۱۴۷، س ۵ - اثر ابوالحسن صاعد بن علی جرجانی است، نه ابن خردادبه، و اگر مرجع نیست و عنوان کتاب است، باز هم اشکال مذکور در آن صادق است.

- در ص ۳۸، بند آخر، س ۷، به پی‌نوشت شماره ۳ برمی‌خوریم که نگارنده در صفحه ۸۰ - در داخل پرانتز - این گونه توضیح داده است: «(تألیف دوم طبقات الصوفیه بعد از ۳۸۷ بوده است)». این جمله اشتباه نیست؛ اما بهتر بود جملات ذیل به دنبال آن اضافه می‌شد: خواجه عبدالله انصاری این کتاب را به لهجه هروی ترجمه و تحریر کرده است و در قاهره توسط نورالدین شریبه تصحیح شده است (صفا، ۱۳۷۳: ۳۴۴)؛ چرا که اکثر طبقات الصوفیه را از آن خواجه عبدالله انصاری می‌دانند - که در این سال هنوز به دنیا نیامده بود - نه ابوعبدالله الزحمن سلمی.

- ص ۴۲، بند ۳، ذیل مبحث «مراقبت از مریدان»، علاوه بر مبحث موجود، بهتر بود گفتار قصاب در باب خوابیدن ابوسعید در وقت نماز شب - با توجه به نقل قول دوم ص ۵۷ - همچنین در باب آیین فیتانی یا جوانمردی، و شناخت ذات حق - با توجه به بند ۳ و ۵ صص ۵۹ - و نیز آموزش رازداری و سرپوشی و کتمان راز - با توجه به بند ۴ ص ۸۸ - که نوعی مراقبت از مریدان به شمار می‌رود، افزوده می‌شد. همچنین بهتر بود مرجع «(جمال‌الدین روح، ۱۳۷۶: ۴۲ - ۴۳)» نیز به مرجع موجود اضافه می‌شد؛ چون بازداشتن از احکام شرعی، منحصرأ مربوط به نقل قول احمد بن منور نبوده است.

- در ص ۴۶، بند ۴، بنا به مبحث متن و پی‌نوشت ۱۱، ص ۸۱ در باب گرفتن خرقه، چنین آمده است که ابوسعید، خرقه اصلی را از سلمی و خرقه تبرک را از قصاب دریافت کرده است. لکن عطار، در تذکره الاولیاء، تنها عنوان کرده است: «پیر ابوالفضل، ابوسعید را پیش عبدالرحمن سلمی فرستاد تا از دست او خرقه پوشید و نزدیک ابوالفضل باز آمد» (عطار، ۱۳۷۴: ۷۰۵)؛ اما درباره خرقه اصلی یا تبرکی، سخنی به میان نیاورده است. در ص ۵۹، س ۷ «(محمد بن منور: ۴۶)» مدعی است که ابوسعید از ابوالعباس خرقه دریافت کرده است؛ اما به تبرک یا اصل بودن آن نیز اشاره نکرده است. بر این اساس، می‌توان چنین استنتاج کرد که مایر با امتزاج گفتار عطار و محمد بن منور، کلام فوق را ابراز کرده و اصلی و تبرک بودن را به آن افزوده است. به عبارت دیگر، کلام عطار را در درجه نخست و خرقه وی را خرقه اصلی، و کلام محمد بن منور را در درجه دوم و خرقه وی را خرقه تبرک فرض کرده است. با این توجه، بهتر بود مؤلف مشابه چنین تحلیلی را به پی‌نوشت ش ۱۱ می‌افزود.

- در ص ۵۱، بند ۲، از کشف المحجوب هجویری غزنوی سخن





- ص ۹۷، س ۱، بهتر بود به صورت پی‌نوشت، مراحل سه‌گانه عشق، خلاصه‌وار بیان می‌شد؛ چرا که در این بند به یکی از این مراحل اشاره شده است.

### ب. اصالت در نوشتار

اصالت در نوشتار، جذابیتهای خاص در کتاب ایجاد می‌کند که به موجب آن، کششی برای مطالعه در خواننده حاصل می‌شود. اما تناقض‌گویی، تکرار مباحث و نقل‌قول‌ها و وجود اغلاط چاپی و تحریری، موجب خستگی خواننده و کاهش این جذابیت می‌گردد. هرچند که غرض مؤلف از بیان جملات تکراری، اثبات مدعای خود است، اما به متنی اصیلی همچون این کتاب ضربه زده است. نگارنده، علاوه بر طرح این گونه موارد، گاهی پیشنهادهایی نیز به شرح ذیل ارائه کرده است:

#### ۱. تناقض

جملات و عبارات متناقض، موجب سردرگمی خواننده می‌شود و همین مسئله، تا حدودی از زیبایی کتاب می‌کاهد. البته باید اذعان کرد که برخی از جملات متناقض این اثر، مربوط به نقل‌قول‌هایی است که مؤلف گرامی از گوشه و کنار کتاب‌های مذکور دریافت کرده است و خود در آن دخیل نیست. هرچند که این تناقض‌گویی‌ها، به دیدگاه مؤلفان درباره قصاب آملی بستگی دارد - که طبیعی به نظر می‌رسد - اما مؤلف می‌بایست این نقل‌قول‌های متناقض را به گونه‌ای تحلیل و بررسی می‌کرد تا کمتر خودنمایی کنند. برخی دیگر نیز، از عجله نویسنده در اتمام کتاب یا خستگی در بازنگری مجدد، نشأت گرفته است؛ از جمله مغایرت‌ها عبارتند از:

- مشخصات مرجع نقل‌قول مراد المریدین، ص ۲۸، س آخر «خواجہ غیاث‌الدین، برگ شماره ۲۲، صفحه اول» ذکر شده است؛ در حالی که در تکرار همین نقل‌قول در ص ۷۱، بند ۲ چنین آمده است: «...از آنجایی که در برگ شماره ۵۲ (صفحه دوم) به همین باغ ... است»؛ هرچند که در بند اول به مرجع نخست اشاره شده است، لکن در این متن، بعد از اتمام بند، دونقطه[: گذاشته شده که حاکی از ارتباط نقل‌قول حاضر با مرجع مذکور و مغایر با مرجع نخست است.

- در ص ۴۶، س آخر، به قول «(مایلر، ۱۳۷۸: ۵۶)»، قصاب به ابوسعید ریاضت‌های سخت می‌داده است. اما این سؤال مطرح می‌شود که اگر چنین بوده است، با توجه به نقل‌قول بدون مرجع (جمال‌الدین روح: ۴۲ - ۴۳) در ص ۵۷، چرا وقتی ابوسعید برای نماز شب برمی‌خاسته، به او می‌گفته است تو بخسب و نماز مکن و من از برای شما این کار را می‌کنم؟! (مغایرت کلام مایلر با کلام جمال‌الدین روح و عدم تحلیل مؤلف در این باره)؛ هرچند که باید متذکر شد که عطار به ریاضت‌های سخت و دشوار ابوسعید اذعان داشته است (عطار، ۱۳۷۴: ۷۰۶).

- نگارنده کتاب در جمله ص ۹۵، س ۱۰: «(ابوالفتح محمد بن مطهر، نوه ژنده‌پیل است ...)» - که در اصل، «(ابوالفتح) است (اشتباه تایپی) - ابوالفتح را نوه ژنده‌پیل معرفی کرده است؛ در حالی که در ص ۶۸ ذیل تیتیر «حدیقه الحقیقه»، س ۲، شخص ابوالفتح محمد بن مطهر را احمد جام یا ژنده‌پیل دانسته است: «... حدیقه الحقیقه، اثر

به میان آمده و در جای جای کتاب نیز از آن، نقل‌قول‌های بسیاری بیان گردیده است؛ اما متأسفانه در فهرست منابع (ص آخر) به جای این کتاب، از کشف‌المحجوب ابویعقوب اسحاق بن احمد سگزی نام برده شده است. نگارنده محترم حتماً مستحضرنند که ابویعقوب اسحاق سگزی، مؤلف کشف‌المحجوب در قرن ۴ می‌زیسته، اما علی بن عثمان بن ابی‌علی الجلابی غزنوی هجویری در قرن ۵ می‌زیسته است. کشف‌المحجوب وی (تصحیح ژوکوفسکی، ۱۳۷۶، نشر سخن)، تعلیمی و در باب تصوف است که در فاصله سال‌های ۴۶۵ تا ۴۶۹ نگاشته شده است و به نظر می‌رسد یکی از مأخذ عطار در تذکرة الاولیاست، و مؤلف در جای جای این کتاب نام خود را آورده است. اما کتاب کشف‌المحجوب ابویعقوب سجستانی از کتاب‌های فلسفی است که شامل ۷ مقاله در باب «توحید» به زبان فارسی است و ذبیح‌الله صفا موضوع آن را حکمت دانسته و شامل ۷ اصل نیز هست. (به نظر، تشابه عنوان کتاب، موجب به اشتباه افتادن نام نویسنده شده است.)

- ص ۷۵، در سومین توضیحات نقل‌قول‌ها - یعنی بند ۵ - چنین بیان شده که عمده مطالب این کتاب، برگرفته از طیقات الصوفیه است. بهتر بود نویسنده، کتاب کشف‌المحجوب را - با توجه به اقوال ص ۵۲ - به آن می‌افزود.

- در جمله ص ۸۸، س ۹: «(قرینه دیگر از تذکرة الاولیای عطار است که مریدان خویش را از ادعای آگاهی بر اسرار غیب برحذر می‌دارد)»، با توجه به نقل‌قول بیان‌شده - «اگر تو را ازو آگهی است، نیارستی گفت که ازو آگهی است» - به نظر می‌رسد علاوه بر ادعای آگاهی، بیشتر تعبیر «کنمان اسرار» را نیز در خود داشته باشد. با توجه به فعل «نیارستی گفت»، به معنی «شایسته نیست اعلام کنی / لازم نیست بگویی»، معنی عبارات فوق چنین می‌شود: «اگر چنانچه از اسرار او (خدا) آگاهی داری، شایسته نیست اعلام کنی که از آن اسرار با اطلاعی»؛ یعنی باید آن را حتماً کنمان کنی. با این استنتاج، بهتر بود نویسنده از آوردن این جمله صرف‌نظر می‌کرد و این نقل را بلافاصله بعد از نقل‌قول نخست ذکر می‌کرد.

- نقل‌قول‌های ص ۹۱، بند ۳، تا ص ۹۲، بند ۲، علاوه بر مراجع مذکور (روزبهان)، از «عطار» نیز نقل شده است. بنابراین بهتر بود اشتراک دو مرجع مذکور، در پی‌نوشت توضیح داده می‌شد.

- نویسنده در ص ۹۲، س ۹، آموزش شطحیات را با حالت طنز همراه با طعنه و پاسخ‌های تند، بیان نموده است؛ در حالی که شطحیات می‌تواند با طعنه و تمسخر همراه باشد، اما نمی‌تواند با پاسخ‌های تند و اعتراضی همراه باشد.

- ص ۹۶، بند ۲، س ۳، در پی‌نوشت ۹، که توضیح آن در ص ۱۴۰ آمده است، درباره حزن و اندوه یا رجاء، به ذکر چند اسامی مبادرت شده است که اصلاً جایگاهی در متن اصلی ندارند و نخواهند داشت. به عبارت دیگر، با حذف این پی‌نوشت، خلل یا کمبودی احساس نخواهد شد. همچنین است نام «ابوالعلاء معری‌وار» بعد از شماره پی‌نوشت در متن اصلی.





شده است، در چند مبحث دیگر، با توجه به طبقه‌بندی شدن گفتارهای شیخ قصاب، تکرار شده است. به نظر منتقد، بهتر بود همه آنها یکباره در این مبحث (تذکره الاولیاء)، به منظور پرهیز از تکرار، تازگی مطالب، جذب خواننده و جذابیت کتاب، نقل نمی‌شد و به برخی از آنها، بنا به ضرورت مباحث، فقط در فصل سوم اشاره می‌گردید. برخی از این مکررات به شرح ذیل است:

- تکرار نقل قول ص ۶۴ در آخرین نقل قول ص ۸۹؛ تکرار آخرین نقل قول ص ۶۵ در ص ۹۳، بند ۳؛ تکرار نقل قول ص ۶۵ بند آخر، ص ۲، در ص ۱۲۶، بند ۳، س ۲؛ تکرار نقل قول ص ۶۶ بند اول، در ص ۱۲۷، بند آخر؛ تکرار نقل قول ص ۶۷ بند ۲، در ص ۱۰۴، یک نقل به آخر مانده.

همه نقل‌های بیان‌شده، در صفحات ثانی جایگاه بهتری دارند و بهتر است از صفحات نخست حذف شوند. دیگر نقل‌های تکراری عبارتند از: تکرار نقل قول ص ۲۸، بند ۲، در ص ۷۱، بند ۲، س ۱؛ کلیه اقوال ص ۷۵ و آخرین نقل قول ص ۱۲۳ تا ص ۱۲۸، بند ۲ علاوه بر اینکه مرجع ندارند، تکراری از صفحات مختلف کتاب هستند. ضمناً برخی از تیتراهای ص ۱۲۸، به جای ضخیم یا Bold شدن، مورب شده‌اند.

ب. جملات تکراری: برخی از جملات نویسنده که در متن یا پی‌نوشت، مجدداً تکرار شده‌اند؛ نظیر تکرار برخی از جملات ص ۷۰ در پی‌نوشت ۳۹، ص ۱۴۴، و تکرار برخی از جملات صص ۱۰۸-۱۰۹، در صص ۱۱۰ تا ۱۱۳، به عنوان نمونه، جمله «عقیل بستی در راه سفر ... اجابت کرده است» در ص ۱۰۸، س ۴، در ص ۱۱۰، س ۹ و ۱۰؛ جمله «از نظر ساختار بدون توجه ... شیخ است» در ص ۱۰۹، س ۶ و در ص ۱۱۰، س ۷؛ جمله «اما در مورد نعلین بخشیدن ... از فرقه‌های دیگر بوده باشد» در ص ۱۰۹، س ۱۵ به بعد، و در ص ۱۱۳، س ۱ تا ۶ و ...

ج. اغلاط املائی در جملات تکراری: علاوه بر تکرار جملات و اقوال، برخی از واژه‌ها یا عبارات با غلط املائی همراه است و حتی در تکرار مجدد آن در صفحات دیگر کتاب، تصحیح نشده و به همان نحوه نادرست اولیه بازنویسی شده است؛ که عبارتند از:

نام کتاب سهروردی، المشارع و المطارحات، که در مقدمه ص ۳، بند ۲، س ۵، و تیترا ص ۶۰ بند آخر، و ذیل آن، س ۲، و ص ۸۵، بند ۱، س ۹، و ص ۱۱۷، س ۲، به صورت «المشارع و المطارحات» چاپ شده است؛ عبارت «شأن کنند...» و «(همان: ۶۴۲)» در ص ۶۳ س آخر، که اصل آن، به ترتیب، «نشان» و «۶۴۳» است؛ تکرار در ص ۱۲۶، ذیل تیترا «همه خدایی»، س ۲، اما بدون مرجع؛ جمله «خنک آن بنده که او را یاد نمودند»، ص ۶۵ س ۴، که اصل واژه زیرخط دار آن «با او» است، و تکرار آن در ۱۲۳، س آخر؛ جمله «... و اهل دوزخ به من پس جای... که او را به جای نوید نه در دنیا... (تذکره: ۱۵۱)»، جایگزین واژه‌های زیرخط دار به ترتیب «دوزخ» و «نبود» و «۶۴۴» است در ص ۶۵ س ۱۲، و تکرار همین جمله با همین واژگان نادرست در ص ۱۲۶، ذیل «آداب جوانمردی»، بند ۲، اما بدون مرجع؛ جمله «ذرت من اوست...»، که باید «است» باشد، در ص ۶۵ بند آخر، س ۲، و تکرار در

ابوالفتح محمد بن مطهر بن شیخ‌الاسلام احمد جام (زنده‌پیل) است که در سال ۶۴۲ تألیف شده است؛ و در ص ۷۲، بند ۴، س ۷، قطب‌الدین محمد را نوه احمد جام معرفی کرده است (مغایرت بیانات). آنچه مسلم است، ابونصر احمد بن ابوالحسن بن احمد بن محمد نامقی جامی، معروف به احمد زنده‌پیل یا احمد جام (۴۴۱ - ۵۳۶) بوده که صاحب کتاب‌های سراج السائرین (۵۱۳)، روضة المذنبین (۵۲۰)، مفتاح النجات (۵۲۲)، بحار الحقیقه (۵۲۷)، کنوز الحکمة (۵۳۳) و... است و قطب‌الدین محمد مطهر جامی، خواجه ابوالفتح، ظهیرالدین عیسی، شهاب‌الدین ابوالمکارم بن علاءالملک جامی و... از فرزندان یا نوادگان وی بوده‌اند، و کتاب حدیقه الحقیقه نیز اثر خواجه ابوالفتح محمد بن مطهر، فرزند یا فرزندزاده وی است. بر این اساس، جمله اول و سوم صحیح و جمله دوم اشتباه و مغایر دو جمله دیگر است.

- مؤلف گرامی در ص ۱۱۷، س ۵، به «سی و هفت فراز از سخنان» عطار در تذکره الاولیاء - با توجه به شمارش نقل‌قول‌ها در صص ۶۳ تا ۶۷ این کتاب - اشاره کرده است؛ در حالی که در ص ۱۲۳، ذیل تیترا «تذکره الاولیاء»، س ۲، مجموعه گفتارهای وی را ۴۱ فراز اعلام کرده است. همچنین در جدول ص ۱۳۳، ردیف ۲ ستون ۴، تعداد ۳۹ سخن ذکر شده است (مغایرت ارقام در سه مبحث جداگانه. البته باید متذکر شد که نگارنده مقاله در تذکره الاولیای نسخه نیکلسون، حدود ۵۰ جمله از قصاب را شمرده است). همچنین در همین ص (۱۱۷)، بند ۳، س ۲، مجموع سخنان قصاب را حدود ۶۷ جمله بیان کرده است. با توجه به اینکه عطار در ذکر عارفانی نظیر نهاوندی و ابوسعید ابی‌الخیر نیز سخنانی مربوط به قصاب املی آورده است - که از دید مؤلف پنهان مانده و در این اثر ذکر نشده است - و باید آنها نیز جزء شمارش قرار گیرد، از سویی؛ و عدم نگارش چندین نقل‌قول دیگر عطار (در مبحث قصاب) از سویی دیگر، تعداد سخنان عطار و نقل‌قول‌های مابقی عارفان باید خیلی بیشتر از ۶۷ جمله باشد، که به نظر نگارنده، بهتر بود آمار و ارقام شبهه‌ناک ارائه نمی‌گردید. همچنین، رقم «هفتاد و چهار» در ص ۶۳ بند ۲، س ۴، در این کتاب [تذکره الاولیاء]... نفر هفتاد و چهارم ابوالعباس قصاب است»، بهتر بود ذکر نمی‌شد؛ چرا که این عدد در کتاب تذکره الاولیاء با چاپ‌های گوناگون، متفاوت است. به عنوان نمونه در کتاب تذکره الاولیاء (۱۳۷۴)، رینولد الن نیکلسون، چاپ دوم، نام وی نفر «هفتاد و هفتم» است.

## ۲. تکرار جملات و نقل‌قول‌ها

گاهی تکرار برخی از نقل‌قول‌ها و جملات می‌تواند موجب خستگی خواننده شود و کتاب را از جذابیت بیندازد. در این اثر، اکثر نقل‌قول‌ها به دفعات، دو یا سه بار یا بیشتر تکرار شده‌اند. البته در بعضی از مباحث، لزوم آن کاملاً احساس می‌شود؛ اما در برخی جاهای دیگر، اشاره اجمالی آن نیز مکفی به نظر می‌رسد و نیاز به تکرار مجدد نداشته است؛ مانند برخی از مباحث فصول ۲ و ۳؛ نظیر:

الف. نقل‌قول‌های تکراری: نقل‌قول‌های عطار در تذکره الاولیاء (۶۴۱ - ۶۴۴)، که در صص ۶۳ تا ۶۷ به طور کامل - غیر از چند مورد - ذکر





اشاره کرد:

۱. مؤلف گرامی، به منظور اثبات برخی از سخنان خود، از منابع بسیاری در این اثر سود جسته که در متن، به عنوان مرجع مورد استفاده ذکر شده است؛ اما متأسفانه برخی از آنها در فهرست منابع انتهای کتاب ذکر نشده است؛ به عنوان نمونه، به مراجع متنی ذیل اشاره می‌شود:

(شفیعی، ۱۳۸۴: ۱۵) در اولین صفحه، س ۹؛ (یعقوبی، ۲۵۳۶: ۵۲) در بند ۲، س ۴، ص ۸، مگر آنکه منظور احمد بن ابی‌یعقوب باشد که آن نیز (بی تا) است؛ (به نقل از بیهقی، فیاض، ۱۳۵۰: ۵۹۰) در ص ۱۳، آخر بند ۲؛ (غزالی، المنقذ من الضلال: ۸۲) و (مولوی، ۲: ۳۵۲۰) در پی‌نوشت‌های ۲ و ۳ صفحه ۳۱؛ (شاهنامه، ج ۵، جنگ ۲۵) در پی‌نوشت ۲۵ ص ۳۴؛ (آبادی‌های کشور جمهوری اسلامی ایران ...، ۱۳۷۰) در پی‌نوشت ۲۶، سطر به آخر مانده، ص ۳۴؛ مقاله شفیی در مجله مطالعات عرفانی (ش ۴، ۱۳۸۵) در پی‌نوشت ۴، س ۵، ص ۱۳۹؛ (قیصر امین‌پور، دستور زبان عشق، ۱۳۸۶: ۲۸) در پی‌نوشت ۷، س ۴، ص ۱۴۰؛ (مثنوی، ۱: ۲۹۵۱) در پی‌نوشت ۲۲، ص ۱۴۲؛ (انوری، دیوان، دفتر ۱: ۴۱۸) در آخر پی‌نوشت ۳۷، ص ۱۴۴ . . .

۲. فهرست منابع، کامل و دقیق به صورت الفبایی تنظیم نشده و برخی از مشخصات یک منبع، جابه‌جا نوشته شده است؛ مثلاً جابه‌جایی نام خانوادگی با نام نویسنده یا نام کتاب، برخی تاریخ ندارد یا تاریخ آن به آخر سطر منتقل شده است و یا... مانند: «البیاض و السواد خواجه علی حسن سیرجانی، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، پورمختار، محسن (۱۳۸۳)». که باید نام خانوادگی مصحح یا مؤلف به جای نام کتاب در اول سطر قرار بگیرد و به جایگاه اصلی حروف «الفبایی» خود منتقل شود: پورمختار، محسن، ۱۳۸۳، البیاض و السواد خواجه علی حسن سیرجانی. رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس؛ و...

۳. بعضی از مراجع داخل متنی، با فهرست منابع انتهای کتاب مغایرت دارد؛ مانند: اشتباه در تاریخ چاپ، جابه‌جایی نام خانوادگی نویسنده با نام کتاب و... این مغایرت را می‌توان از اغلاط تایپی و تحریری یا تعجیل نویسنده در به کار بردن مراجع متنی محسوب کرد. نمونه اغلاط عبارتند از:

مغایرت تاریخ چاپ مرجع با منبع: (رابینو، ۱۳۶۱: ..) در پی‌نوشت ۲۶ در ص ۳۴، س ۲ و ۵، که در فهرست منابع ۱۳۶۵ ذکر شده است؛ (حمدالله مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۹۷-۲۰۱) در ص ۱۲، س ۲، و پی‌نوشت ۱۶ در ص ۳۳، که تاریخ چاپ آن در فهرست منابع ۱۳۶۶ ذکر شده است و حمدالله باید حذف شود؛ جابه‌جایی نام خانوادگی نویسنده با نام کتاب: (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۴۳-۱۵۰) در آخر بند اول ص ۱۴، که علاوه بر اینکه به جای «حدود العالم» باید نام «ستوده» ذکر می‌شد، در فهرست منابع، «۱۳۶۳» آمده است؛ (طریق الحقایق، بی تا، جلد ۲: ۵۰۹) در بند ۲، س ۲، ص ۴۷، که باید «شیرازی» یا «معصوم‌علی‌شاه» می‌آمد. ضمن آنکه در فهرست منابع، تعداد مجلد و تاریخ چاپ (بی تا) آن ذکر نشده است؛ (مقالات شمس، جعفر مدرّس صادقی، ۱۳۸۳: ۲۲۱) در ص ۱۴۶، س ۲، که در فهرست منابع دو منبع به صورت

ص ۱۲۶، بند ۳، س ۲؛ بیت آخر شعر «ور جنبش طبع دست او جنبان/ هر بخیه و رشته‌اش بت و زَنارمیسْت» در ص ۷۴، بند ۴، س ۳ و ۴، و صحیح آن به ترتیب، «جنباند» و «زَناری‌ست». همچنین است تکرار واژه «جنبان» در ص ۱۳۰ این کتاب؛ نام «ابوالفتح محمد بن مطهر» ص ۸۶ مرجع نقل قول اول، و تکرار در ص ۹۵، س ۱۰ و ۱۴ و در جدول ص ۱۲۸، ردیف ۱۲، که باید به «ابوالفتح» تغییر یابد؛ در جدول ص ۱۰۸، ردیف ۲، ستون ۴، به جای «عقیل بستی»، «عقل بستی» آمده است و نیز تکرار آن جدول ص ۱۱۲، ردیف ۲، ستون ۲.

### ۳. اشکالات و اغلاط تایپی و تحریری

ویرایش هر اثر، به عنوان امری استحسانی، می‌تواند به یکدستی و زیبایی کتاب بیفزاید، و بالعکس، اغلاط تایپی و تحریری، عبارات یا واژه‌های از قلم‌افزاده یا مازاد، جملات ناقص یا کاربرد کلمات نابجا و... به زیبایی اثر لطمه می‌زند. هرچند که آقای دکتر قنبری در جلسه رونمایی کتاب، آن را بدون اغلاط چاپی و تحریری معرفی کردند، متأسفانه اغلاط نوشتاری و چاپی این کتاب کم نیست.

### ۴. جابه‌جایی برخی پی‌نوشت‌ها و جملات

- ص ۷۲، پی‌نوشت ۲۹ که توضیحات آن مربوط به خانقاه و شهر آمل و... قضاب آملی است، بهتر بود به فصل اول که همین مبحث را دنبال می‌کرد، انتقال داده می‌شد.

- ص ۹۱، پی‌نوشت شماره ۸، با توجه به توضیحات آن، بهتر بود به دو سطر بالاتر منتقل می‌شد؛ چون در آنجا از جایگاه بهتری برخوردار است.

- ص ۱۰۶، بند آخر، س ۲، پی‌نوشت ۳۲، با توجه به توضیحات آن (مبحث شریعت)، بهتر بود به آخرین نقل قول همین صفحه - به عبارت دیگر، به ۳ یا ۴ سطر بالاتر، بعد از واژه «شریعت» یا «سنت» - منتقل می‌شد.

- از ص ۱۰۷، س ۸ به بعد، کلیه پی‌نوشت‌ها با توجه به متن و مبحث مورد نظر، از جایگاه اصلی خود دور افتاده‌اند و جابه‌جا شده‌اند؛ نظیر پی‌نوشت ش ۳۳، بند ۲، س ۶ که باید جای‌گزین پی‌نوشت ش ۳۲، بند آخر، ص ۱۰۶، س ۲ شود و نیز پی‌نوشت ش ۳۴، ۶ سطر به آخر مانده، جای‌گزین پی‌نوشت ش ۳۳، تا آخر کتاب. شایان ذکر است، علاوه بر این جابه‌جایی، در ص ۱۲۴، آخر بند ۲، به جای پی‌نوشت شماره ۴۴، شماره ۱، و در ص ۱۲۵ به جای پی‌نوشت ش ۴۵، ش ۲ نوشته شده است؛ که متأسفانه هیئت تحریریه به این مسائل (اشکال رایانه‌ای) کم‌توجه بوده است و نویسنده نیز با اطمینان به عملکرد این هیئت، تقریرات را بازخوانی نکرده‌اند.

- ص ۱۲۵، بند ۳، س ۷، بهتر است جمله «یک سجده که بر من براند...» به مبحث شطحیات منتقل شود. چون در مبحث «آداب تقرّب به حق» جایگاهی ندارد.

### ۵. دیگر اشکالات عمده و اجمالی اثر

با یک نگاه فراگیر به دیگر اشکالات عمده کتاب - از نظر تحریری، تقریری و جابه‌جایی و... - می‌توان به صورت اجمالی، به موارد ذیل





در یک سمت کتاب قرار گیرد و مؤلف می بایست در بازنگری مجدد، اشکال را متذکر می شد.

#### پیشنهادهای

نگارنده به برخی از نقل قول‌هایی که می‌توان به کتاب - البته در چاپ‌های بعدی - افزود، چنین اشاره و پیشنهاد می‌کند:

#### مبحث «وحدت وجود»

در این مبحث، ص ۱۲۵، بند ۶، بهتر است این دو نقل قول عطار از قصاب آملی «من و تو بود اشارت باشد و عبارت، و چون من و تو برخاست، نه اشارت ماند و نه عبارت (عطار، ۱۳۷۴: ۵۵۹)» و «آنجا که خدای بود، روح بود و بس (همان: ۵۶۰)» با توجه به نوع موضوع مورد بحث، ذکر شود. این دو نقل قول در هیچ کجای کتاب مطلقاً مشایخ وجود ندارد و در حقیقت از مابین مباحث تذکرة الاولیاء ص ۶۳ از قلم افتاده است و بهترین جایگاه آن، مبحث (وحدت وجود) است.

#### مبحث «اسقاط تکلیف بنده (ادب) در شرایط خاص»

- در این مبحث، در ص ۱۲۷، بند ماقبل آخر، بهتر است جمله «از شما ادب آن در خواهد که با شما به نصیب خویش زندگانی کند (عطار، ۱۳۷۴: ۵۵۹)» نیز، افزوده شود.

#### در باب «اخلاق شیخ ابوالعباس قصاب آملی»

ابوالعباس قصاب مردی تندخو و تندمزاج بوده است؛ چنان که عطار در مبحث معرفی ابوالعباس نپاوندی آورده است: «نقل است که ترسایی در وز شنیده بود که به میان مسلمانان، اهل فراست بسیار است. از برای امتحان، از آنجا به جانب دارالسلام روان شد. مرقع در پوشید و خود را بر شیبه صوفیان به راه آورد و عصا در دست، می‌آمد تا به خانقاه شیخ ابوالعباس قصاب درآمد. چون پای به خانقاه درآورد، شیخ مردی تند بود. چون نظرش بر وی افتاد، گفت: این بیگانه کیست؟ در کار آشنایان چه کار دارد؟ ترسا گفت: یکی معلوم شد. از آنجا بیرون آمد و رو به خانقاه شیخ ابوالعباس نپاوندی نهاد» (عطار، ۱۳۷۴: ۶۹۹). دکتر گرجی در فصل سوم، در باب تحلیل شخصیت قصاب آملی از جهات گوناگون بحث کرده است؛ اما متأسفانه درباره خصوصیت اخلاقی وی، بانی را نگشوده است و جای خالی آن احساس می‌شود که بهتر است این نقل قول به این فصل افزوده گردد.

#### در باب «عزیمت ابوسعید نزد ابوالعباس قصاب و دیدار

#### با خرقانی»

عطار در بیان تذکرة شیخ ابوسعید ابوالخیر، به نقل از او آورده است: «ما را عزیمت شیخ ابوالعباس قصاب پدید آمد که نقیب مشایخ بود. پیر ابوالفضل وفات کرده بود. در قبض تمام می‌رفتم. در راه، پیری دیدم که کشت می‌کرد، نام او ابوالحسن خرقانی بود. چون مرا بدید، گفت: اگر حق - تعالی - عالم پرارزن کردی و آنگاه مرغی بیافریدی و سوز این حدیث در سینه وی نهادی و گفתי تا این مرغ، عالم از این ارزن پاک نکند، تو به مقصود نخواهی رسید و در این سوز و درد خواهی بود، ای ابوسعید، هنوز روزگاری نبود. از این سخن، قبض ما برخاست و واقعه حل شد» (همان: ۷۰۶). پیشنهاد می‌شود این نقل قول عطار نیز به

«مقالات شمس، محمدعلی موحد، ۱۳۷۷» و «شمس، جعفر مدرّس صادقی، ۱۳۸۳» وجود دارد که قطعاً منبع دوم با توجه به نام و تاریخ، صحیح است. دیگر اینکه در مرجع متنی فقط نام خانوادگی نویسنده آورده می‌شود؛ بنابراین باید بدین گونه نوشته می‌شد: «مدرّس صادقی، ۱۳۸۳: ۲۲۱»؛ و...؛ برخی از مراجع نیز ناقص نگاشته شده است؛ مانند: (مقدّسی: ۵۴۵) در پی‌نوشت ۱۱، س ۳، ص ۳۲، که تاریخ ندارند و...؛ یا نام خانوادگی نویسنده اشتباه نوشته شده و شماره صفحه ندارد: (عبدالقادر احمد بن عطا، ۱۴۲۴-۲۰۰۴) در پی‌نوشت ۲۳، ص ۸۲، که باید «ابی‌طالب مکی» می‌آمد؛ و ضمن آنکه شماره صفحه ندارد، در فهرست منابع تاریخ ۲۰۰۴ ذکر نشده است. (این مرجع در فهرست منابع، دو بار ذکر شده است؛ بار اول در صفحه ۱۴۷ به صورت کامل؛ و بار دوم در صفحه ۱۴۹ به نام عبدالقادر احمد بن عطا، یعنی مترجم آن، ولی به صورت ناقص و ناتمام؛ و سرانجام اشکالات دیگری مانند (برزگر، ۱۳۸۰، ج ۳) در ص ۳۴، س ۴، که هم شماره صفحه ندارد و هم در فهرست منابع، دو جلدی اعلام شده است نه سه جلدی و... وجود دارد که نویسنده کمتر بدان توجه کرده است.

۴. معمولاً در چاپ کتاب، برای شروع هر بند، حدود ۱ سانتیمتر فرورفتگی مطلب لازم است، که متأسفانه هیئت تحریریه، این مسئله را در بندهای اول هر مبحث، رعایت نکرده است.

۵. مؤلف گرامی، همیشه در کارهای تحقیقی و دانشگاهی، به ترتب تاریخی در بیان عملکردها، مسائل تاریخی و اسامی و... اهمیت ویژه‌ای می‌دادند؛ ولی متأسفانه در بیشتر جاهای این کتاب، مسئله فوق رعایت نشده است؛ مانند برخی از تواریخ ص ۲۱ که باید بعضی از آن در ص ۲۰ منتقل شود. هر چند که در این صفحه دو سؤال متصور است: ۱. چرا مؤلف، ادامه سال‌شمار حکومت آمل را ذکر نکرده است؟ به عبارت دیگر، چه دلیلی وجود داشته است که ایشان فقط تا تاریخ ۶۳۵ را تقریر کرده‌اند؟ ۲. مابین بعضی از تواریخ، فاصله افتاده است. تکلیف و علل این تاریخ‌های مفقوده چیست؟ همچنین است جمله «۳۳۳ تولد ابوالحسن احمد...» در سطر ۶ که بهتر است به ص ۲۰ در سطر ۱۳، که مربوط به ولادت و مرگ اشخاص است، منتقل شود. (اما خلافت وی در همین صفحه، جایگاه خوبی دارد و نیاز به تغییر صفحه ندارد). عدم رعایت ترتب تاریخی اسامی موجود در مبحث «استادان، مریدان و پیروان ابوالعباس قصاب آملی» صص ۴۲ - ۴۳ به همراه مباحث مربوط به آنان؛ ذکر عناوین صص ۴۶ - ۴۷، که بهتر بود با توجه به تاریخ مندرج در کنار هر تیترو، مبحث آن به ترتیب اولویت ارائه می‌شد. (یعنی نخست مبحث خرقانی، سپس مبحث ابوسعید و نهایتاً مبحث خواجه عبدالله انصاری)؛ همچنین است عدم رعایت ترتب تواریخ ص ۶۲ بند ۲ و... که شاید این همه، از حوصله مؤلف خارج شده باشد.

۶. طریقه قرار گرفتن جداول در صص ۱۳۲ تا ۱۳۸ متأسفانه به صورت بهینه انجام نشده و خواننده برای مطالعه، مجبور است مرتباً کتاب را ۹۰ درجه به سمت چپ یا راست بگرداند. ناشر می‌بایست با نظارت دقیق، به این مسئله توجه می‌کرد تا جداول در تمام صفحات،





عنوان یکی دیگر از «کرامات قصاب» در فصل سوم کتاب \_ در چاپ های بعدی - افزوده شود.

### در باب «رفتار ابوالعباس قصاب با ابوسعید و همچنین اقامت ابوسعید نزد قصاب»

عطار آورده است: «نقل است که [ابوسعید] به آمل شد. ابوالعباس قصاب مدتی اینجا [در آمل] بود. ابوالعباس او را در برابر خود خانه داد و شیخ پیوسته در آن خانه بودی و به مجاهده و ذکر مشغول بودی و چشم بر شکاف در می‌داشتی و مراقبت شیخ ابوالعباس می‌کردی. یک شب ابوالعباس فصد کرده بود؛ رگش گشاده و جامه‌اش آلوده [از خون] شده، از خانه بیرون آمد. او دوید و رگ او بیست و جامه او بستند و جامه خویش پیش داشت تا درپوشید و جامه ابوالعباس نمازی کرد و هم در شب خشک کرد. ابوسعید پوشید. بامداد، اصحاب جامه شیخ در بر ابوسعید دیدند و جامه ابوسعید در بر شیخ. تعجب کردند. ابوالعباس گفت: دوش بشارت‌ها رفته است. جمله نصیب این جوانمرد مهنگی آمد. مبارکش باد! پس ابوسعید را گفت: بازگرد و به مهنه رو، تا روزی چند این علم بر در سرای تو برند. شیخ با صد هزار فتوح، به حکم اشارت بازگشت» (همان: ۷۰۶). این نقل قول با توجه به مدتی که ابوسعید با قصاب می‌زیسته و از فرط علاقه به او مراقب وی بوده است، بهتر است در فصل دوم به مبحث «شیخ ابوسعید ابوالخیر» افزوده شود.

### در باب «خرقه پوشی ابوسعید»

عطار در باب خرقه پوشی ابوسعید گفته است: «نقل است که پیر ابوالفضل، ابوسعید را پیش عبدالرحمن سلمی فرستاد تا از دست او خرقه پوشید و نزدیک ابوالفضل باز آمد. پیر گفت: اکنون حال تمام شد؛ با میهنه باید شد تا خلق را به خدای خوانی» (همان: ۷۰۵). جایگاه این نقل قول در فصل دوم، ذیل مبحث «شیخ ابوسعید ابوالخیر» است.

### ترجمه نقل قول شیخ اشراق در المشارع و المطارحات

در ص ۶۱ و پی‌نوشت ۸، ص ۳۲ کتاب حاضر، متن عربی نقل قول سهروردی آمده است، که ترجمه آن چنین است: «اما نور طامس، یا غرق کننده، که به موت کوچک می‌انجامد، آخرین حکیم یونانی که روایت صحیحی از او درباره آن نقل شده است، حکیم بزرگ، افلاطون است. همچنین از بزرگانی که سخن درباره نور طامس از او در تاریخ ضبط شده، هرمس است. از فلهویان، مالک خاک، موسوم به کومرث، در این باره سخن گفته، و از پیروان او، فریدون و کیخسرو نیز در این باب گفت‌وگو کرده‌اند. اما انوار سلوک در زمان‌های نزدیک، گونه‌ای از آن به فیثاغوریان اختصاص داشته و سپس از ایشان به برادر اخمیم رسیده و از او به سیار تستر و پیروان او منتقل شده است. طریقه سلوک خسروانیان، به سیار بسطام و پس از او به جوانمرد بیضاء انتقال یافته و از او و پیروانش، به سیار آمل و خرقان رسیده است. رشته دیگری از سلوک خسروانیان باقی مانده که بعدها با طریق‌های فیثاغوریان و پیروان آمپدوکلس و اسقلیبوس درآمیخته و به زبان عده‌ای از رهروان طریق در شرق و غرب جاری گشته و به جماعتی رسیده است که به آرامش سخن گفتند و در آثار مفصل شناخته شده هستند» (شیخ اشراق،

۱۳۸۵: ۵۳۹). این ترجمه در کتاب حاضر ذکر نشده است. لذا پیشنهاد می‌شود که در چاپ‌های بعدی گنجانده شود. همچنین سید صدرالدین طاهری مترجم «المشارع و المطارحات» در پی‌نوشت خود برای برخی از واژگان عربی شیخ اشراق، توضیحاتی ارائه کرده است. این توضیحات چنین است: سهروردی منظور از «اخمیم / آخی / اخیم و آخی الخیم» را گویا «ذوالنون مصری» تلقی کرده است؛ که - ظاهراً - مصحح، کلمه «آخی» را که جزء متن کتاب است و به معنی «برادرم»، بخشی از نام شخص مورد نظر محسوب داشته است. وی سیار تستر را «باسهل تستری»، سیار بسطام را «ابویزید بسطامی»، جوانمرد بیضاء را «حسین بن منصور حلاج» که در بیضاء (در فارس) متولد شد، و سیار آمل و خرقان را «ابوالحسن خرقانی» خوانده است. (همان: ۵۵۲).

نویسنده می‌تواند از این ترجمه و توضیحات آن، در پی‌نوشت مربوط به این مبحث استفاده کند.

### در باب «خمیره الخسروانیون»

عبدالرفیع حقیقت در کتاب نورالعلوم خرقانی، به سخن شیخ اشراق درباره «خمیره الخسروانیون» با عبارت «خمیرمایه جاوید» بسنده کرده و در وصف صوفیانی چون ذوالنون مصری، سهل تستری و خرقانی، از دیدگاه سهروردی اشاره کرده است؛ اما از ابوالعباس قصاب سخنی به میان نیاورده است. سخن او چنین است: «همین قدر بس که شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی (شیخ اشراق) در ضمن بیان مراتب و درجات حکیمان الهی در ایران بعد از اسلام، نام آنان را در ردیف اول قرار داده است. هانزی کرین در این مورد می‌نویسد: شجره‌نامه یا سلسله روحانی‌ای که سهروردی ذکر کرده، بسی پرمعنی و بلیغ است. به عقیده او، از طرفی "خمیرمایه جاوید" از حکیمان باستان یونان (حکمای قبل از سقراط، فیثاغورس، افلاطون) به صوفیانی چون ذوالنون مصری و سهل تستری رسیده؛ از طرف دیگر، "مایه" حکمت ایران باستان از طریق صوفیانی مانند ابویزید بسطامی و حلاج و ابوالحسن خرقانی منتقل گردیده و این دو جریان حکمت و خرد، در تصوف اشراق به هم پیوسته است...» (ر.ک: خرقانی، ۱۳۸۷: ۱۳۷). این مبحث را که توضیحاتی راجع به کلام و اصطلاح «خمیره الخسروانیون» شیخ اشراق است، می‌توان به این مبحث در ص ۶۱ به صورت پی‌نوشت ارائه داد.

### در باب «خره کیانی»

نقل قول ذیل نیز می‌تواند با مبحث «خمیره الخسروانیون» و «نور الانوار» مرتبط باشد و به صورت پی‌نوشت در کتاب ارائه گردد: «اگر آنچه بر جوهر نفس غلبه دارد، امری قهری باشد، حاصل اشراق بر او از جانب سماویات و ارباب طلسمات، افزایش حصه امور قهری است. در این صورت، آنچه را فلهویان "خره" می‌نامیدند، از آن گونه است که اثر آن در شهاب‌های نورانی ظاهر می‌شود، و نفسی که در معرض چنین اشراقی قرار گیرد، شجاع و قاهر و غالب خواهد بود، و اگر اشراق توسط شهاب قدسی انوار روحانی، بر حسب استعداد نفس، از مایه عشق و محبت برخوردار باشد، خره‌ای که در سعادت بخشیدن به نفس سالک مؤثر است، متضمن امور لطیف است و موجب میل







در ایران است که دکتر گرجی با توجه به قرائن و شواهد بسیار اثبات کرده است که ابوالعباس قصاب آملی، از اهالی آمل چهارجوی طبرستان است. البته باید اذعان کرد که اکنون از آمل طبرستان کمتر نشانی یافته می شود. (ر.ک گرجی، ۱۳۸۸)

۲. یکی دیگر از اشکالات کتاب، تاریخ تولد خواجه عبدالله انصاری است، که در این صفحه (۳۸)، ۳۹۴ آمده است؛ در حالی که در صفحه ۴۶، ۳۹۶ ذکر شده که به تحقیق، تاریخ دوم صحیح است.

۳. روایت است که خواجه عبدالله انصاری از خردسالی ذهن پویایی داشته است (صفا، ۱۳۷۳: مبحث خواجه عبدالله انصاری)، و بعید نیست در همان اوان کودکی، آرزوی دیدار قصاب را نیز داشته است.

۴. مؤلف در پی نوشت شماره ۱۸ ص ۸۲ کتاب، اشکال فریتس مایر را که قبلاً سال ملاقات آن دو را ۳۹۹ (شاهد ش ۲ و ص ۳۹ کتاب) اعلام کرده بود، می گیرد و سال ملاقات را حدود سال ۳۹۵ اعلام می کند.

۵. مؤلف شاهد مدعا را چنین آورده است: «... و اما خمیره الخسروانین فی السلوک، فهی نازله إلی سیار بسطام و من بعده إلی فتی بیضاء و من بعدهم إلی سیار آمل و خرقان (شیخ اشراق، ۱۳۷۲: ۵۰۴)». (همانجا).

۶. شاهد مدعی مؤلف در حکمة الاشراق: «... و جماعة من المنسلخین عن التواست (عن الأبدان: ابی یزید بسطامی، ابی الحسن خرقانی، حسین بن منصور حلاج)... و من عبدالله علی الاخلاص و...! (همان: ۲۵۵)». (همان: ۱۸۶).

۷. یکی از اشکالات چاپی و تایپی این کتاب، نام کتاب المشارع و المطارحات سهروردی است که به اشتباه در چندین جای، «المشارح المطارحات» نگاشته شده است، که در جدول تفکیکی، صفحات آن ذکر شده است.

۸. مشخصات مرجع این نقل قول، به دلیل تکراری بودن آن، از صفحات دیگر کتاب استخراج شده است.

۹. واژه «وز» شاید نام قصبه، محله یا مکانی مانند کلیسا باشد. در فرهنگ معین، توضیحی در این باب ارائه نشده است.

### کتابنامه

- خرقانی، ابوالحسن، ۱۳۸۷، نور العلوم. عبدالرفیع حقیقت. چاپ نهم، تهران: بهجت.
- سهروردی، شهاب‌الدین (شیخ اشراق)، ۱۳۸۵، المشارع و المطارحات. مترجم و حاشیه‌نگار: سید صدرالدین طاهری. چاپ اول، تهران: کتابخانه و موزه اسناد مجلس شورای اسلامی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۷۴، تذکره الاولیاء. رینولد ان نیکلسون. مقدمه محمدبن عبدالوهاب قزوینی. چاپ دوم، تهران: صفی‌علی‌شاه.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۳، تاریخ ادبیات ایران. ج ۱، چاپ یازدهم، تهران: ققنوس.
- گرجی، مصطفی، ۱۳۸۸، مطلق مشایخ (شیخ ابوالعباس قصاب آملی). چاپ اول، تهران: کلک سیمین.
- وزارت آموزش و پرورش (سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی)، ۱۳۷۲، جلوه‌های معلمی استاد مطهری. چاپ پنجم، تهران: مدرسه.

نفوس نسبت به نفس سالک و عشق او و تعظیم او می‌گردد؛ زیرا در این حالت، درخششی که در این حال به سوی او جریان می‌یابد، از جانب ارباب طلسمات، مبارک و معظم و معشوق است. اما اگر اشراقیات وارد بر نفس، حالت معتدل‌تری داشته و تحت وساطت "سید نیر اعظم" از هیئت‌های نوری بیشتری بهره داشته باشد، نفسی که چنین اشراقاتی را دریافت، سرانجام ملوک معظم و صاحب هیبت و علم و فضیلت و اقبال خواهد شد، و تنها در این موقعیت است که پیشینیان، مقام سالک را "کیان خزه" می‌نامیدند. مرتبه اخیر وقتی به حد کمال خود رسید، از شریف‌ترین اقسام اشراق است؛ زیرا از یک اعتدال نوری ویژه برخوردار است. به علاوه، نیر اعظم - که واسطه این گونه اشراقات است - در پیشاپیش تمام خلسه‌های روحانی قرار دارد» (همان: ۵۴۰). طاهری در پی نوشت، در این باره آورده است: «فرهنگ معین: خزه: ۱. موهبتی ایزدی که به پادشاهان و روحانیان اختصاص داشت و آنان را از دیگر خلائق ممتاز می‌داشت؛ ۲. نور، فروغ؛ ۳. ...» (همان: ۵۵۲).

و در باب «نور الأنوار» است که: «آنچه نورانیت او، از جهت شدت، تناهی ندارد - و نور الأنوار یا واجب الوجود نامیده می‌شود - هستی را به نظام درمی‌آورد و آن را ترتیب می‌دهد و نظام آن را تا بی‌نهایت حفظ می‌کند. در اینجا به مقصود هستی کار نداریم؛ بلکه غرض، بیان این نکته است که هستی، با کامل‌ترین نظام ممکن، از نور الأنوار سرچشمه گرفته است» (همان: ۴۷۶).

### نتیجه سخن

کتاب مطلق مشایخ، با توجه به اهمیت موضوع شناخت عرفاء، به معرفی یکی دیگر از عارفان و شخصیت‌ها و معاریف سده چهارم و پنجم پرداخته است. ابوالعباس قصاب آملی، شخصیت و عارف گمنامی بود که محقق گران‌قدر، دکتر گرجی، را بر آن داشت تا بار دیگر، در عصر حاضر، یاد او را زنده گرداند و ماهیت وجودی وی را بنمایاند. مؤلف محترم، با استقصای فراوان سعی کرد تا او را از بی‌نشانی و گمنامی - آن هم فقط به دلیل نداشتن تألیف و آثار مدون - خارج کرده و با رجوع و دست یازیدن به منابع و مراجع گوناگون و بازیافت نقل‌قول‌هایی مربوط به وی، به معارف او در این اثر بپردازد که صد البته در این راه موفق بوده است. این نکته، فقط یکی از صدها نقاط قوت این اثر به شمار می‌رود؛ لکن از آنجایی که هر اثر ارزشمندی شایسته نقد و انتقاد است، در این مقوله به معایب و اشکالات وارد بر آن اشاره شده است، که اکثراً در حوزه چاپ و تحریر و تقریر است و گاهی اشاراتی به دیدگاه‌های ایشان و طریقه بازگو نمودن مطالب شده است؛ و در پایان، پیشنهادهایی ارائه گردیده که مؤلف گرامی - در صورت تمایل یا صلاح‌دید - می‌تواند در چاپ‌های بعدی در متن یا پی‌نوشت لحاظ کند.

### پی‌نوشت

- \* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
- ۱. از قرار معلوم این دو نام، دو روستا یا دو شهر کوچک متمایز از یکدیگر

